

## توجیه فلسفی محدودیت آزادی قراردادی در حقوق ایران با الهام از نظریه اقتدار جوزف رز

امیر ملک‌زاده قلعه<sup>۱</sup>

\* نوع مقاله: پژوهشی / تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۰۵ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۰۹

کدمقاله: JHVMN-۲۶۰۲-۱۳۵۷

### چکیده

آزادی قراردادی به‌عنوان رکن اساسی حقوق خصوصی در ایران مورد حمایت است، اما محدودیت‌هایی که قانون و رویه قضایی برای حفظ نظم عمومی، اخلاق حسنه و حمایت از حقوق طرفین اعمال می‌کنند، غالباً فاقد توجیه فلسفی منسجم است و می‌تواند منجر به تفسیرهای سلیقه‌ای و اختلاف در رویه قضایی شود. این مقاله با رویکردی بین‌رشته‌ای تلاش می‌کند محدودیت‌های آزادی قراردادی در حقوق ایران را از منظر نظریه اقتدار و خودمختاری جوزف رز تحلیل و توجیه نماید. سوال اصلی پژوهش این است که چگونه می‌توان محدودیت‌های آزادی قراردادی در حقوق ایران را بر اساس نظریه اقتدار و خودمختاری جوزف رز فلسفی و حقوقی توجیه کرد. سوال فرعی این است که آیا محدودیت‌های موجود در قوانین و رویه قضایی ایران با اصول اقتدار مشروع و خودمختاری Raz همخوانی دارند و چگونه می‌توان این همخوانی را تقویت نمود. فرضیه‌های پژوهش بر این مبنا هستند که بسیاری از محدودیت‌های آزادی قراردادی در حقوق ایران فاقد پشتوانه فلسفی منسجم هستند و نظریه جوزف رز می‌تواند چارچوبی برای توجیه مشروع این محدودیت‌ها فراهم کند و زمینه هماهنگی بین آزادی اراده طرفین و قواعد آمره قانون را ایجاد نماید. روش تحقیق توصیفی-تحلیلی است و شامل بررسی اسناد حقوقی، تحلیل رویه قضایی ایران و تطبیق آن با نظریه فلسفی جوزف رز در زمینه اقتدار و خودمختاری است. نوآوری پژوهش در ارتباط مستقیم محدودیت‌های قانونی و قضایی آزادی قراردادی با نظریه خودمختاری و اقتدار جوزف رز، ارائه چارچوب فلسفی-حقوقی منسجم برای توجیه محدودیت‌های آزادی قراردادی در حقوق ایران و طراحی الگوی کاربردی برای هماهنگی بین آزادی اراده طرفین، قواعد آمره و نظم عمومی است که می‌تواند راهنمای اصلاحات قانونی و رویه قضایی آینده باشد. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که پذیرش این چارچوب فلسفی-حقوقی می‌تواند ضمن تقویت مشروعیت محدودیت‌های قراردادی، از اختلاف رویه و تفسیرهای سلیقه‌ای جلوگیری کرده و مبنایی برای توسعه حقوق خصوصی ایران فراهم آورد.

واژگان کلیدی: آزادی قراردادی، محدودیت قانونی، حقوق خصوصی ایران، نظریه اقتدار، خودمختاری، جوزف رز.

<sup>۱</sup> . دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)  
a.malekzadeh1980@ut.ac.ir



## مقدمه

آزادی قراردادی به عنوان یکی از بنیادی‌ترین جلوه‌های حاکمیت اراده، جایگاهی محوری در حقوق خصوصی دارد و در حقوق ایران نیز با تصریح ماده ۱۰ قانون مدنی، اصل حاکم بر روابط قراردادی تلقی شده است. با این حال، این اصل هرگز به صورت مطلق پذیرفته نشده و همواره در تعارض یا تعامل با مفاهیمی همچون نظم عمومی، اخلاق حسنه و قواعد آمره محدود شده است. دکترین حقوقی ایران نیز با پذیرش این محدودیت‌ها، غالباً به تبیین ماهیت و قلمرو آن‌ها پرداخته، بی‌آنکه مبنای فلسفی روشنی برای مشروعیت این مداخلات ارائه کند (شمس، ۱۳۹۹؛ اسکینی، ۱۳۹۷). این وضعیت سبب شده است که محدودیت آزادی قراردادی بیش از آنکه بر چارچوبی نظری استوار باشد، تابع برداشت‌های تفسیری و گاه سلیقه‌ای گردد. بررسی رویه قضایی ایران نشان می‌دهد که دادگاه‌ها در اعمال محدودیت بر آزادی قراردادها عمدتاً به مفاهیم کلی و انعطاف‌پذیری همچون نظم عمومی یا اخلاق حسنه استناد می‌کنند، بی‌آنکه معیار مشخصی برای تشخیص حدود مداخله مشروع ارائه دهند. چنین رویکردی، اگرچه در مقام حل اختلاف کارآمد به نظر می‌رسد، اما از منظر نظری موجب تضعیف پیش‌بینی‌پذیری حقوقی و خدشه به خودمختاری اراده می‌شود؛ چرا که طرفین قرارداد نمی‌توانند به‌طور دقیق دامنه آزادی و حدود الزام‌آوری توافق خود را پیش‌بینی کنند (شمس، ۱۳۹۹). در فلسفه حقوق معاصر، مسئله نسبت میان آزادی فردی و اقتدار حقوقی به صورت بنیادین مورد بازاندیشی قرار گرفته است. در این میان، نظریه اقتدار جوزف رز جایگاه ویژه‌ای دارد. رز با ارائه نظریه خدمت‌محور اقتدار (Service Conception of Authority)، این دیدگاه سنتی را که اقتدار حقوقی الزاماً ناقض خودمختاری فردی است، به چالش می‌کشد. به باور او، اقتدار زمانی مشروع است که به اشخاص کمک کند بهتر به دلایلی عمل کنند که مستقل از دستور اقتدار برای آن‌ها وجود دارد؛ به بیان دیگر، اقتدار حقوقی باید در خدمت تحقق خودمختاری باشد، نه در تقابل با آن (Raz, ۱۹۸۶)؛ (Raz, ۲۰۰۹). بر اساس این تحلیل، الزام‌های حقوقی نه تنها می‌توانند با خودمختاری سازگار باشند، بلکه در مواردی شرط تحقق مؤثر آن به‌شمار می‌روند. این تلقی از اقتدار، امکان ارائه تبیینی فلسفی از محدودیت‌های آزادی قراردادی را فراهم می‌کند؛ به گونه‌ای که محدودیت‌ها نه صرفاً استثنائاتی بر یک اصل، بلکه ابزارهایی برای تضمین تحقق معقول‌تر و منصفانه‌تر خودمختاری طرفین تلقی شوند. چنین رویکردی می‌تواند معیاری برای تمایز میان محدودیت‌های مشروع و نامشروع آزادی قراردادی فراهم آورد (Raz, ۱۹۸۶). با وجود این ظرفیت نظری، در حقوق خصوصی ایران تاکنون تلاش منسجمی برای



به کارگیری نظریه اقتدار رز در تحلیل آزادی قراردادی و محدودیت‌های آن صورت نگرفته است. بیشتر پژوهش‌ها یا به توصیف قواعد قانونی بسنده کرده‌اند یا در نهایت به توجیه‌های مصلحت‌اندیشانه متوسل شده‌اند (اسکینی، ۱۳۹۷). این خلأ نظری، ضرورت پژوهشی بین‌رشته‌ای را آشکار می‌سازد که بتواند مفاهیم فلسفه حقوق معاصر را در خدمت تحلیل انتقادی حقوق قراردادهای ایران قرار دهد. مقاله حاضر با اتخاذ چنین رویکردی، در پی آن است که محدودیت‌های آزادی قراردادی در حقوق ایران را در پرتو نظریه اقتدار و خودمختاری جوزف رز بازخوانی کند. پرسش اصلی پژوهش آن است که آیا می‌توان محدودیت‌های آزادی قراردادی در حقوق ایران را بر مبنای نظریه اقتدار رز به‌نحوی فلسفی و منسجم توجیه کرد و تا چه اندازه محدودیت‌های موجود با الزامات این نظریه همخوانی دارند. فرض اساسی مقاله بر این استوار است که بخشی از محدودیت‌های کنونی فاقد چنین توجیهی هستند و نظریه رز می‌تواند چارچوبی دقیق برای ارزیابی مشروعیت آن‌ها ارائه دهد. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیلی است و با تکیه بر تحلیل مفهومی آثار جوزف رز، بررسی متون قانونی و تحلیل انتقادی دکترین و رویه قضایی ایران انجام می‌شود. نوآوری مقاله در ارائه چارچوبی فلسفی - حقوقی برای فهم و سامان‌دهی محدودیت‌های آزادی قراردادی است؛ چارچوبی که می‌تواند به کاهش تفسیرهای سلیقه‌ای، افزایش انسجام رویه قضایی و تقویت مشروعیت مداخلات قانون‌گذار در حقوق خصوصی ایران منجر شود.

## ۱- مبانی نظری و فلسفی

بحث از آزادی قراردادی و محدودیت‌های آن مستلزم تبیین نسبت میان خودمختاری فردی و اقتدار حقوقی است؛ نسبتی که در فلسفه حقوق معاصر به‌طور جدی مورد واکاوی قرار گرفته است. در تلقی کلاسیک، اقتدار حقوقی اغلب به‌مثابه امری محدودکننده آزادی فردی فهم می‌شود، حال آنکه جوزف رز با ارائه نظریه اقتدار خدمت‌محور، این تقابل را بازتعریف می‌کند. به باور رز، اقتدار زمانی مشروع است که به اشخاص کمک کند بهتر به دلایلی عمل کنند که مستقل از دستور اقتدار برای آن‌ها وجود دارد و بدین ترتیب، الزام حقوقی می‌تواند در خدمت تحقق خودمختاری قرار گیرد (Raz, ۱۹۸۶) در این چارچوب، خودمختاری نه به معنای فقدان هرگونه الزام، بلکه به‌عنوان توانایی افراد برای سامان‌دهی عقلانی زندگی خویش در پرتو دلایل معتبر فهم می‌شود. از این منظر، قواعد حقوقی و محدودیت‌های ناشی از آن‌ها، زمانی موجه‌اند که امکان تصمیم‌گیری معقول‌تر و منصفانه‌تر را برای

اشخاص فراهم آورند و از تحمیل هزینه‌های ناعادلانه یا روابط نامتوازن جلوگیری کنند (Raz, ۲۰۰۹). این تحلیل، مبنای فلسفی مناسبی برای توجیه مداخله قانونگذار در روابط خصوصی و تحدید آزادی قراردادی ارائه می‌دهد. کاربست این رویکرد در حقوق خصوصی نشان می‌دهد که محدودیت‌های قراردادی را نمی‌توان صرفاً استثنائاتی بر اصل حاکمیت اراده دانست، بلکه باید آن‌ها را ابزارهایی برای تضمین تحقق مؤثر خودمختاری و عدالت قراردادی تلقی کرد. بدین ترتیب، نظریه اقتدار رز امکان تمایز میان محدودیت‌های مشروع و نامشروع آزادی قراردادی را فراهم می‌آورد و چارچوبی مفهومی برای ارزیابی مشروعیت قواعد آمره و مداخلات قضایی در روابط قراردادی عرضه می‌کند.

## ۲- خودمختاری و اقتدار در نظریه جوزف رز

مسئله نسبت میان خودمختاری فردی و اقتدار حقوقی یکی از بنیادی‌ترین مباحث فلسفه حقوق معاصر است. در رویکردهای کلاسیک، اقتدار غالباً به‌عنوان امری در تعارض با آزادی و خودمختاری فردی تلقی می‌شد؛ بدین معنا که هرچه الزام حقوقی گسترده‌تر باشد، قلمرو تصمیم‌گیری آزاد فرد محدودتر می‌گردد. جوزف رز این تلقی تقابلی را به چالش می‌کشد و با ارائه نظریه‌ای بدیل، نشان می‌دهد که اقتدار حقوقی نه‌تنها لزوماً ناقض خودمختاری نیست، بلکه در شرایطی می‌تواند شرط تحقق مؤثر آن باشد (Raz, ۱۹۸۶). رز خودمختاری را به‌مثابه توانایی افراد برای شکل‌دادن به زندگی خود بر پایه دلایل عقلانی و انتخاب‌های معنادار تعریف می‌کند. از نظر او، خودمختاری مستلزم آن است که فرد در یک «چارچوب هنجاری قابل اتکا» تصمیم‌گیری کند؛ چارچوبی که امکان انتخاب‌های آگاهانه، باثبات و منصفانه را فراهم آورد. در این معنا، فقدان قواعد الزام‌آور لزوماً به افزایش خودمختاری منجر نمی‌شود، بلکه می‌تواند افراد را در معرض خطا، فشارهای ساختاری یا روابط نابرابر قرار دهد (Raz, ۲۰۰۹). بر همین اساس، رز نظریه معروف خود را تحت عنوان نظریه خدمت‌محور اقتدار (Service Conception of Authority) مطرح می‌کند. مطابق این نظریه، اقتدار زمانی مشروع است که به اشخاص کمک کند بهتر به دلایلی عمل کنند که مستقل از دستور اقتدار برای آن‌ها وجود دارد. به بیان دیگر، اقتدار حقوقی باید در خدمت تسهیل تبعیت عقلانی افراد از دلایل معتبر باشد، نه جایگزین یا نفی‌کننده آن‌ها. معیار مشروعیت اقتدار در این چارچوب، نه صرف صدور دستور، بلکه کارکرد آن در بهبود کیفیت تصمیم‌گیری افراد است. (Raz, ۱۹۸۶) یکی از عناصر

کلیدی در نظریه رز، تمایز میان «دلایل مرتبه اول» و «دلایل مستثناکننده» است. قواعد حقوقی، به‌عنوان جلوه‌ای از اقتدار، نوعی دلیل مستثناکننده فراهم می‌آورند که افراد را از موازنه مستقیم برخی دلایل مرتبه اول بازمی‌دارند. این سازوکار، به‌زعم رز، نه محدودکننده خودمختاری، بلکه ابزار عقلانی‌سازی کنش انسانی در شرایط پیچیده اجتماعی است؛ زیرا به افراد اجازه می‌دهد بدون درگیر شدن دائمی در محاسبات دشوار، بر چارچوبی قابل اعتماد تکیه کنند. (Raz, ۱۹۸۶) از منظر رز، اقتدار مشروع همواره ماهیتی محدود و مشروط دارد. هرگاه قواعد الزام‌آور نتوانند در خدمت دلایل مستقل اشخاص عمل کنند یا به‌گونه‌ای خودسرانه و نامتناسب آزادی انتخاب را محدود سازند، مشروعیت خود را از دست می‌دهند. بدین ترتیب، نظریه رز امکان ارزیابی انتقادی اقتدار حقوقی را فراهم می‌آورد و معیاری برای تفکیک میان الزام‌های موجه و ناموجه ارائه می‌دهد. (Raz, ۲۰۰۹) کاربست این چارچوب در حقوق خصوصی، به‌ویژه در حوزه قراردادها، اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. اگر خودمختاری اراده به‌عنوان ارزش محوری حقوق قراردادها پذیرفته شود، محدودیت‌های قانونی و قضایی تنها در صورتی موجه خواهند بود که بتوان آن‌ها را در راستای تحقق بهتر خودمختاری طرفین توجیه کرد. نظریه اقتدار رز این امکان را فراهم می‌کند که محدودیت‌های آزادی قراردادی نه صرفاً به‌عنوان استثنائاتی بر یک اصل، بلکه به‌عنوان ابزارهایی برای تضمین تصمیم‌گیری عقلانی، منصفانه و پایدار در روابط قراردادی فهم شوند.

### ۳- مفهوم برداشت خدمت‌گرا از اقتدار (Service Conception of Authority)

برداشت خدمت‌گرا از اقتدار که توسط جوزف رز صورت‌بندی شده است، یکی از تأثیرگذارترین نظریه‌های معاصر در تبیین مشروعیت اقتدار حقوقی به‌شمار می‌آید. این نظریه در واکنش به رویکردهای سنتی شکل گرفت که اقتدار را یا مبتنی بر اطاعت صرف و سلسله‌مراتب می‌دانستند یا آن را ذاتاً در تعارض با خودمختاری فردی تلقی می‌کردند. رز با اتخاذ رویکردی کارکردگرایانه، اقتدار را نهادی می‌داند که مشروعیت آن نه از منبع صدور دستور، بلکه از نقشی که در بهبود تبعیت عقلانی افراد از دلایل معتبر ایفا می‌کند ناشی می‌شود. (Raz, ۱۹۸۶) بر اساس این برداشت، اقتدار زمانی موجه است که به اشخاص کمک کند بهتر از آنچه بدون اقتدار می‌توانند، به دلایلی عمل کنند که مستقل از دستور اقتدار برای آن‌ها وجود دارد. به بیان دیگر، اقتدار حقوقی باید در خدمت دلایل پیشینی و عقلانی کنشگران قرار گیرد و نه جایگزین آن‌ها. این معیار که رز از آن با عنوان «شرط

توجیه نرمال» یاد می‌کند، هسته مرکزی برداشت خدمت‌گرا از اقتدار را تشکیل می‌دهد و ملاکی برای تمایز میان اقتدار مشروع و نامشروع فراهم می‌آورد. (Raz, ۱۹۸۶) عنصر مهم دیگر در این نظریه، مفهوم «دلایل مستثناکننده» است. رز استدلال می‌کند که قواعد حقوقی و دستورات اقتداری نوع خاصی از دلایل عملی را ایجاد می‌کنند که افراد را از موازنه مستقیم برخی دلایل مرتبه اول بازمی‌دارند. این دلایل مستثناکننده به منزله نفی عقلانیت فرد نیستند، بلکه سازوکاری برای سامان‌دهی عقلانی تصمیم‌گیری در شرایط پیچیده اجتماعی محسوب می‌شوند. از این منظر، اطاعت از اقتدار می‌تواند خود شکلی از کنش عقلانی باشد، مشروط بر آنکه اقتدار در چارچوب خدمت به دلایل معتبر عمل کند. (Raz, ۱۹۸۶) برداشت خدمت‌گرا همچنین بر محدود و مشروط بودن اقتدار تأکید دارد. اقتدار حقوقی تنها تا جایی مشروع است که بتواند به تحقق بهتر اهداف عقلانی اشخاص یاری رساند. هرگاه قواعد الزام‌آور از این کارکرد فاصله بگیرند یا به‌گونه‌ای خودسرانه آزادی انتخاب را محدود کنند، توجیه فلسفی خود را از دست می‌دهند. از این رو، نظریه رز نه تنها مبنایی برای پذیرش اقتدار فراهم می‌کند، بلکه ابزار نقد و ارزیابی هنجاری آن را نیز در اختیار می‌گذارد. (Raz, ۲۰۰۹) اهمیت برداشت خدمت‌گرا از اقتدار در حقوق خصوصی، به‌ویژه در حوزه قراردادهای، در این نکته نهفته است که محدودیت‌های قانونی بر آزادی اراده می‌توانند نه به‌عنوان استثنائاتی بر اصل خودمختاری، بلکه به‌مثابه ابزارهایی برای تحقق مؤثرتر آن تفسیر شوند. قواعد آمره، حمایت‌های قانونی از طرف ضعیف‌تر قرارداد و مداخلات قضایی در صورت عدم تعادل قراردادی، در پرتو این نظریه قابل توجیه خواهند بود؛ مشروط بر آنکه در خدمت تصمیم‌گیری عقلانی، آگاهانه و منصفانه طرفین قرار گیرند. بدین ترتیب، برداشت خدمت‌گرا امکان بازخوانی رابطه میان اقتدار حقوقی و آزادی قراردادی را در چارچوبی فلسفی و غیرتقابل فراهم می‌سازد.

#### ۴- ارتباط اقتدار با الزام حقوقی و آزادی فردی

یکی از چالش‌های بنیادین فلسفه حقوق، تبیین رابطه میان اقتدار حقوقی، الزام‌آوری قواعد حقوقی و آزادی فردی است. در تلقی‌های ابتدایی، الزام حقوقی غالباً به‌عنوان قیدی بر آزادی فهم می‌شود؛ به این معنا که هرچه دامنه اقتدار حقوقی گسترش یابد، قلمرو انتخاب آزاد فرد محدودتر خواهد شد. با این حال، نظریه‌های معاصر فلسفه حقوق این تصویر ساده‌انگارانه را مورد بازبینی قرار داده و نشان داده‌اند که الزام حقوقی می‌تواند در شرایطی خاص، نه تنها محدودکننده آزادی نباشد، بلکه شرط

امکان تحقق آن در یک نظم اجتماعی پیچیده تلقی شود. (Hart, ۲۰۱۲) اقتدار حقوقی زمانی به الزام می‌انجامد که قواعد صادره از آن، به‌عنوان دلایل معتبر برای کنش مورد پذیرش کنشگران قرار گیرد. الزام حقوقی صرفاً به معنای تهدید به ضمانت اجرا نیست، بلکه ناظر بر ایجاد نوعی تعهد هنجاری است که افراد خود را به تبعیت از قاعده ملزم می‌دانند. این جنبه هنجاری الزام، اقتدار را از اجبار صرف متمایز می‌سازد و آن را در پیوندی مستقیم با عقلانیت عملی افراد قرار می‌دهد، (Hart, ۲۰۱۲) بدین ترتیب، اطاعت از قانون می‌تواند بر مبنای پذیرش دلایل هنجاری و نه صرف ترس از مجازات صورت گیرد. از منظر جوزف رز، پیوند میان اقتدار و الزام حقوقی تنها در صورتی موجه است که اقتدار بتواند به افراد کمک کند بهتر از آنچه بدون آن ممکن است، به دلایل مستقل خود عمل کنند. الزام حقوقی در این چارچوب، نه تحمیل اراده‌ای بیرونی، بلکه نوعی «میانجی‌گری عقلانی» میان فرد و دلایل عملی اوست. قواعد الزام‌آور با فراهم کردن چارچوبی باثبات و پیش‌بینی‌پذیر، امکان برنامه‌ریزی بلندمدت و انتخاب‌های معنادار را برای افراد فراهم می‌آورند و از این طریق به تقویت آزادی عملی آن‌ها یاری می‌رسانند. (Raz, ۱۹۸۶) آزادی فردی در این رویکرد، به‌معنای فقدان هرگونه قید نیست، بلکه ناظر بر توانایی افراد برای پیگیری طرح‌های زندگی در بستری منظم و قابل اعتماد است. فقدان اقتدار حقوقی یا ضعف الزام‌آوری قواعد می‌تواند به ناطمینانی، بی‌ثباتی و غلبه روابط قدرت غیررسمی بینجامد؛ وضعیتی که در آن آزادی واقعی افراد، به‌ویژه اشخاص آسیب‌پذیر، بیش از پیش تهدید می‌شود. از این منظر، الزام حقوقی کارآمد می‌تواند نقش حمایتی در برابر اشکال پنهان سلطه ایفا کند. (Raz, ۲۰۰۹) با این حال، نظریه‌های معاصر بر این نکته تأکید دارند که رابطه اقتدار و آزادی همواره رابطه‌ای مشروط است. الزام حقوقی زمانی با آزادی فردی سازگار خواهد بود که حدود اقتدار شفاف، متناسب و پاسخ‌گو باشد. گسترش بی‌ضابطه الزام‌ها یا بی‌توجهی به زمینه‌های اجتماعی و اخلاقی آن‌ها می‌تواند به تضعیف مشروعیت اقتدار و در نهایت کاهش تبعیت داوطلبانه از قانون منجر شود. بدین‌سان، اقتدار حقوقی نه در تعارض مطلق با آزادی، بلکه در تعادلی ظریف با آن معنا می‌یابد؛ تعادلی که تحقق آن نیازمند ارزیابی مستمر هنجاری قواعد الزام‌آور است (Raz, ۲۰۰۹).



## ۵- پیوند نظریه رز با حقوق خصوصی و آزادی قراردادی

نظریه اقتدار جوزف رز، اگرچه در بستر فلسفه حقوق عمومی و تحلیل مشروعیت اقتدار حقوقی شکل گرفته است، قابلیت تسری مهمی به حوزه حقوق خصوصی، به ویژه مفهوم آزادی قراردادی دارد. در حقوق خصوصی کلاسیک، آزادی قراردادی اغلب به مثابه تجلی خودمختاری اراده افراد و حق آنان در تنظیم روابط حقوقی خویش بدون مداخله بیرونی فهم می‌شود. با این حال، تجربه نظام‌های حقوقی معاصر نشان داده است که این تلقی مطلق از آزادی قراردادی، در عمل با نابرابری‌های ساختاری، عدم تقارن اطلاعات و قدرت چانه‌زنی نامتوازن مواجه می‌شود؛ وضعیتی که نیازمند بازاندیشی نظری در مبانی مداخله قانون‌گذار است. در چارچوب نظریه رز، اقتدار حقوقی زمانی موجه است که به افراد کمک کند بهتر از آنچه خود به تنهایی قادرند، از دلایل عملی معتبر تبعیت کنند. این مبنا می‌تواند در حقوق خصوصی چنین بازخوانی شود که قواعد آمره یا محدودکننده آزادی قراردادی، نه لزوماً ناقض خودمختاری، بلکه در مواردی خادم آن هستند. الزام‌های حقوقی در قراردادهای، زمانی که با هدف تصحیح شکست‌های بازار یا حمایت از اراده واقعی طرف ضعیف‌تر وضع می‌شوند، می‌توانند امکان انتخاب معنادار و آگاهانه را افزایش دهند و بدین‌سان با آزادی فردی سازگار تلقی شوند (Raz, ۱۹۸۶). از منظر رز، قواعد حقوقی واجد اقتدار، دلایل «مستثناکننده» فراهم می‌آورند؛ بدین معنا که فرد در تصمیم‌گیری عملی خود، به جای سنجش مجدد همه دلایل، می‌تواند به قاعده حقوقی اعتماد کند. در حوزه قراردادهای، این ویژگی به‌ویژه در قواعد شکلی، الزامات افشای اطلاعات، و محدودیت‌های قراردادی نمود می‌یابد. این قواعد با کاستن از هزینه‌های تصمیم‌گیری و افزایش قابلیت پیش‌بینی، زمینه‌ای فراهم می‌کنند که افراد بتوانند طرح‌های زندگی خود را با اطمینان بیشتری دنبال کنند، امری که در نهایت به تقویت آزادی عملی آنان منجر می‌شود. (Raz, ۲۰۰۹) پیوند نظریه رز با حقوق خصوصی همچنین امکان تمایز میان «محدودیت‌های موجه» و «محدودیت‌های ناموجه» آزادی قراردادی را فراهم می‌سازد. بر اساس این چارچوب، محدودیتی موجه است که اولاً بر دلایل مستقل و عقلانی استوار باشد، ثانیاً نسبت به هدف خود متناسب عمل کند، و ثالثاً جایگزین تصمیم‌گیری فرد نشود، بلکه آن را تسهیل نماید. در مقابل، مداخلاتی که صرفاً مبتنی بر اراده اقتدار عمومی و بدون ارتباط با بهبود کنش عقلانی طرفین قرارداد باشند، از منظر نظریه خدمت‌گرا فاقد توجیه خواهند بود. (Raz ۱۹۸۶). در حقوق ایران، این خوانش فلسفی می‌تواند مبنایی نظری برای تحلیل قواعد آمره قراردادی، از جمله در حوزه‌هایی مانند حمایت از مصرف‌کننده، قراردادهای کار یا



اجاره‌های مسکونی فراهم آورد. در این حوزه‌ها، مداخله قانون‌گذار را می‌توان نه در تعارض با اصل حاکمیت اراده، بلکه در راستای تحقق کارکرد خدمت‌گرای اقتدار حقوقی و تضمین آزادی واقعی طرفین قرارداد تفسیر کرد. بدین ترتیب، نظریه رز امکان‌گذار از دوگانه ساده «آزادی یا الزام» به سوی فهمی ظریف‌تر از تعامل میان اقتدار حقوقی و خودمختاری قراردادی را در حقوق خصوصی فراهم می‌آورد.

#### ۶- بررسی ادبیات موجود: محدودیت آزادی قراردادی در حقوق ایران و تحلیل فلسفی آن

آزادی قراردادی به‌عنوان یکی از اصول بنیادین حقوق خصوصی در ادبیات حقوق ایران به‌طور گسترده مورد توجه قرار گرفته است. این اصل، به‌ویژه با اتکا به ماده ۱۰ قانون مدنی، نمایانگر اراده آزاد طرفین در انعقاد و تنظیم قراردادها و تجلی خودمختاری اراده تلقی می‌شود. با این حال، متون و آراء مختلف علمی نشان داده‌اند که این آزادی در عمل محدودتر از حد فرضی است و حقوق ایران مجموعه‌ای از قواعد آمره، نظم عمومی و اخلاق حسنه را برای تنظیم این آزادی به‌کار گرفته است (شمس، ۱۳۹۹). در تحلیل حقوقی کلاسیک، محدودیت آزادی قراردادی عمدتاً به‌عنوان امری ضرورت‌آمیز در جهت حفظ نظم اجتماعی، جلوگیری از ضرر غیرموجه به اشخاص ثالث و حمایت از افراد آسیب‌پذیر تلقی شده است. برخی پژوهشگران محدودیت‌ها را از منظر حمایت از مصرف‌کننده، قراردادهای نامتقارن و جلوگیری از استثمار اراده طرف ضعیف‌تر بررسی کرده‌اند که در عمل اغلب به‌صورت قواعد آمره در حوزه‌هایی مانند قرارداد کار، مالکیت و معاملات مصرفی نمود یافته‌اند (شمس، ۱۳۹۹). با وجود این بررسی‌های توصیفی و تفسیر حقوقی، ادبیات موجود در حقوق ایران نسبت به تحلیل فلسفی مبنای این محدودیت‌ها، به‌ویژه در تقابل با اصول آزادی اراده، کم‌کار یا پراکنده است. در اغلب موارد، تحلیل‌ها به رجوع به نظم عمومی و اخلاق حسنه محدود می‌گردد، بدون آنکه چارچوب نظری نیرومند برای تبیین مشروعیت این محدودیت‌ها فراهم آورند. این خلأ باعث شده است که تفسیر محدودیت‌ها نه فقط از جهت حقوقی، بلکه از منظر فلسفی نیز با امتعاض مواجه شود و معیار مشخصی برای تشخیص مشروعیت یا عدم مشروعیت مداخلات وجود نداشته باشد. در ادبیات حقوق تطبیقی و فلسفه حقوق، یکی از رویکردهایی که می‌تواند خلأ نظری را پر کند، نظریه اقتدار و خودمختاری جوزف رز است. این نظریه، اقتدار حقوقی را در خدمت تقویت عقلانیت عملی و خودمختاری فردی در نظر می‌گیرد و نشان می‌دهد که الزام‌های حقوقی می‌توانند نه تنها محدودکننده، بلکه تسهیل‌گر



آزادی فردی نیز باشند، مشروط بر اینکه در خدمت دلایل مستقل و معتبر کنشگران باشند (Raz, ۱۹۸۶) از این منظر، محدودیت آزادی قراردادی را می‌توان نه صرفاً به‌عنوان استثنایی بر اصل خودمختاری، بلکه به‌عنوان ابزار حمایت از انتخاب‌های عقلانی و منصفانه طرفین مورد تحلیل قرار داد. تحلیل فلسفی محدودیت آزادی قراردادی در حقوق ایران مستلزم آن است که قواعد آمره و مداخلات قضایی نه تنها از منظر کاربرد عملی تبیین شوند، بلکه بازتاب‌دهنده نوعی اقتدار مشروع باشند که به تقویت خودمختاری واقعی طرفین کمک می‌کند. به عبارت دیگر، محدودیت‌ها باید طوری طراحی و تفسیر گردند که از خلأهای اطلاعاتی، سوءاستفاده قدرت چانه‌زنی و آسیب‌های ناشی از عدم تعادل ساختاری جلوگیری کنند و در عین حال، آزادی انتخاب را به‌طور معناداری حفظ نمایند. به‌رغم اینکه برخی نویسندگان به‌صورت موردی به تحلیل اهداف خاص مقررات محدودکننده پرداخته‌اند، تحلیل نظری فلسفی منسجم درباره مشروعیت و سازوکار محدودیت‌های آزادی قراردادی در حقوق ایران هنوز در ادبیات حقوقی جایگاه برجسته‌ای نیافته است. این وضعیت نه‌تنها نشانه وجود یک خلأ پژوهشی است، بلکه ضرورت اتخاذ چارچوب‌های فلسفی - حقوقی مانند نظریه خدمت‌محور اقتدار را برای بازاندیشی در اساس مفهومی محدودیت‌ها تأکید می‌کند. به این ترتیب، تحلیل ادبیات موجود نشان می‌دهد که حقوقدانان ایران بیشتر بر مسائل عملی و تفسیر حقوقی تمرکز داشته‌اند و کمتر به پرسش‌های فلسفی بنیادین مشروعیت محدودیت‌ها پرداخته‌اند. بر کردن این خلأ مستلزم اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای است که مفاهیم فلسفه حقوق معاصر را در پرتو نیازهای واقعی حقوق خصوصی ایران به‌کار گیرد.

## ۷- چارچوب حقوقی ایران

آزادی قراردادی در حقوق ایران یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم حقوق خصوصی است که ریشه در اصل حاکمیت اراده و پذیرش خودمختاری اشخاص در تنظیم روابط حقوقی خویش دارد. این اصل به‌صورت صریح در ماده ۱۰ قانون مدنی انعکاس یافته است؛ ماده‌ای که قراردادهای خصوصی را نسبت به طرفین نافذ می‌داند، مشروط بر آنکه مخالف صریح قانون نباشد. در کنار این ماده، مواد ۱۸۳ و ۱۹۰ قانون مدنی نیز با تعریف عقد و شرایط اساسی صحت آن، چارچوبی کلی برای اعتبار اراده قراردادی ترسیم می‌کنند. در ادبیات کلاسیک حقوق مدنی ایران، این مجموعه مقررات به‌عنوان نشانه‌ای روشن از پذیرش آزادی اراده و نقش محوری آن در روابط خصوصی تلقی شده است (کاتوزیان، ۱۳۸۶). با



این حال، آزادی قراردادی در نظام حقوقی ایران هرگز به صورت مطلق و بی قید به رسمیت شناخته نشده است. قانون گذار از همان آغاز تدوین قانون مدنی، این آزادی را در چارچوب ملاحظات کلان اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی محدود کرده است. مهم ترین ابزار این تحدید، مفاهیم عام و انعطاف پذیری چون نظم عمومی و اخلاق حسنه است که به ویژه در ماده ۹۷۵ قانون مدنی تجلی یافته اند. این ماده، اجرای قوانین و قراردادهای مخالف نظم عمومی یا اخلاق حسنه را ممنوع اعلام می کند و بدین سان، مرزهای بیرونی آزادی قراردادی را مشخص می سازد. علاوه بر این مفاهیم کلی، قانون گذار ایرانی در حوزه های مختلف حقوق خصوصی، قواعد آمره متعددی وضع کرده است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم آزادی قراردادی را محدود می کنند. در حوزه قراردادهای کار، مقررات حمایتی به گونه ای طراحی شده اند که توافق برخلاف حداقل حقوق مقرر برای کارگر را بی اعتبار می دانند. در حوزه روابط مصرف کننده، قانون گذار با وضع قواعد الزام آور، تلاش کرده است از سوءاستفاده از نابرابری اطلاعاتی و اقتصادی جلوگیری کند. همچنین در حوزه اجاره اماکن مسکونی و تجاری، محدودیت هایی بر اراده طرفین تحمیل شده است که هدف اصلی آن ها حمایت از ثبات اجتماعی و جلوگیری از اختلال در بازار مسکن است. این مجموعه مقررات نشان می دهد که حقوق ایران، آزادی قراردادی را در تعامل با ملاحظات حمایتی و عدالت اجتماعی تنظیم می کند، نه به عنوان ارزشی مستقل و خودبسنده. رویه قضایی ایران نیز نقش تعیین کننده ای در تبیین و اعمال این محدودیت ها ایفا کرده است. دادگاه ها در موارد متعدد، با استناد به نظم عمومی اقتصادی، انصاف قراردادی و منع شروط ظالمانه، از اجرای مفاد برخی قراردادهای یا شروط ضمن عقد خودداری کرده اند. در بسیاری از این آراء، دادگاه ها کوشیده اند تعادل از دست رفته میان طرفین قرارداد را بازگردانند و از تحمیل تعهدات نامتعارف بر یکی از طرفین جلوگیری کنند. این رویکرد، به ویژه در قراردادهای الحاقی و قراردادهای مبتنی بر نابرابری قدرت چانه زنی، قابل مشاهده است (شمس، ۱۳۹۹). با وجود این، بررسی انتقادی رویه قضایی نشان می دهد که اعمال محدودیت بر آزادی قراردادی در بسیاری از موارد فاقد چارچوب تحلیلی منسجم است. مفاهیمی مانند نظم عمومی و اخلاق حسنه، که ابزار اصلی مداخله قضایی محسوب می شوند، غالباً بدون تعریف دقیق و معیارهای روشن به کار می روند. این امر سبب شده است که تشخیص حدود مداخله دادگاه ها تا حد زیادی به برداشتهای شخصی قضات واگذار شود و پیش بینی پذیری نتایج دعاوی کاهش یابد. در برخی آراء، همان شرط قراردادی که در پرونده ای خلاف نظم عمومی تلقی شده، در پرونده ای دیگر معتبر شناخته شده است؛ وضعیتی که

امنیت حقوقی و اعتماد به قراردادها را تضعیف می‌کند. از منظر نظری، یکی از خلأهای مهم چارچوب حقوقی ایران، فقدان تبیین فلسفی منسجم از مبنای مشروعیت محدودیت آزادی قراردادی است. در اغلب تحلیل‌ها، محدودیت‌ها به صورت بدیهی و با ارجاع کلی به مصلحت جامعه یا عدالت توجیه می‌شوند، بی‌آنکه روشن شود این مداخلات چگونه و در چه شرایطی با اصل خودمختاری اراده سازگار می‌شوند. این فقدان چارچوب نظری، موجب شده است که حقوق ایران بیش از آنکه به سمت نظام‌مند کردن محدودیت‌ها حرکت کند، به رویکردی موردی و واکنشی بسنده نماید. نقطه ضعف دیگر، پراکندگی مقررات محدودکننده و عدم انسجام میان قانون‌گذاری و رویه قضایی است. قواعد آمره مرتبط با آزادی قراردادی در قوانین متعدد و بعضاً بدون هماهنگی کافی وضع شده‌اند و دادگاه‌ها نیز گاه تفاسیر متفاوتی از اهداف این مقررات ارائه می‌دهند. این وضعیت، به‌ویژه در مواجهه با قراردادهای نوین و پیچیده، مانند قراردادهای مالی جدید یا روابط اقتصادی مبتنی بر فناوری، ناکارآمدی چارچوب موجود را آشکار می‌سازد. در چنین شرایطی، فقدان معیارهای نظری روشن برای تشخیص حدود مداخله، زمینه‌ساز تردید در اعتبار قراردادها و افزایش دعاوی حقوقی می‌شود. در مجموع، چارچوب حقوقی ایران در زمینه آزادی قراردادی بر تعادلی ناپایدار میان اصل حاکمیت اراده و مداخلات قانونی و قضایی استوار است. هرچند قانون‌گذار و دادگاه‌ها به‌درستی بر ضرورت محدودسازی آزادی قراردادی در موارد خاص تأکید کرده‌اند، اما نبود مبنای فلسفی شفاف و معیارهای منسجم برای اعمال این محدودیت‌ها، کارآمدی این چارچوب را با چالش مواجه ساخته است. از این رو، بازاندیشی در مبانی نظری محدودیت آزادی قراردادی و پیوند آن با نظریه‌های فلسفه حقوق معاصر می‌تواند گامی اساسی در جهت سامان‌دهی مداخلات حقوقی، تقویت امنیت قراردادی و حفظ خودمختاری واقعی اشخاص در حقوق خصوصی ایران باشد.

## ۸- تحلیل فلسفی محدودیت‌ها

تحلیل فلسفی محدودیت‌های آزادی قراردادی در حقوق ایران مستلزم بازاندیشی در نسبت میان خودمختاری اراده و اقتدار حقوقی است. از منظر نظریه جوزف رز، اقتدار مشروع زمانی موجه است که به افراد کمک کند بهتر از آنچه خود قادرند، از دلایل عملی معتبر تبعیت کنند و در نتیجه آزادی عملی آن‌ها را افزایش دهد. (Raz, ۱۹۸۶) بر این اساس، محدودیت‌های قراردادی، چنانچه با هدف اصلاح نابرابری‌های ساختاری، حمایت از طرف ضعیف‌تر و تضمین تصمیم‌گیری آگاهانه اعمال شوند،

نه تنها ناقض خودمختاری اراده نیستند، بلکه در خدمت تحقق آن محسوب می‌شوند. این چارچوب فلسفی، امکان تفکیک محدودیت‌های مشروع و غیرمشروع را فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که قواعد آمره یا مداخله قانونی در قراردادها باید همزمان با حفظ آزادی انتخاب، امنیت و عدالت عملی را نیز تأمین کنند.

### ۸-۱- توجیه فلسفی محدودیت‌ها بر اساس نظریه رز

نظریه جوزف رز در حوزه اقتدار حقوقی، محدودیت‌های اعمال شده بر آزادی فردی را از منظر خدمت به خودمختاری عملی و تقویت تصمیم‌گیری عقلانی تبیین می‌کند. رز استدلال می‌کند که اقتدار مشروع، افراد را قادر می‌سازد بهتر از آنچه خود به تنهایی قادرند، از دلایل عملی معتبر تبعیت کنند و این تبعیت موجب افزایش آزادی عملی آنها می‌شود. (Raz, ۱۹۸۶) از این دیدگاه، محدودیت‌های قراردادی، هنگامی مشروع و توجیه‌پذیرند که نه تنها مانع اراده فرد نباشند، بلکه با فراهم آوردن چارچوبی برای تصمیم‌گیری آگاهانه و جلوگیری از خطاهای عملی، خودمختاری واقعی او را افزایش دهند. در حقوق خصوصی ایران، این رویکرد فلسفی می‌تواند به‌طور مستقیم در تحلیل قواعد آمره و محدودیت‌های قراردادی کاربرد پیدا کند. به عنوان مثال، الزام به رعایت قواعد حمایت از مصرف‌کننده، محدودیت در شروط قراردادهای کار یا مقررات مربوط به معاملات بانکی، نه تنها آزادی قراردادی را نقض نمی‌کنند، بلکه با ایجاد امنیت، تعادل اطلاعاتی و جلوگیری از سوءاستفاده، امکان تصمیم‌گیری آگاهانه و منصفانه طرفین را فراهم می‌آورند. بر اساس نظریه رز، این محدودیت‌ها به‌مثابه ابزاری خدمت‌گرا عمل می‌کنند که در خدمت تحقق هدف اصلی آزادی واقعی است، نه مداخله صرف در اراده طرفین. توجیه فلسفی رز همچنین امکان تفکیک میان محدودیت‌های مشروع و غیرمشروع را فراهم می‌کند. محدودیت‌های مشروع آن‌هایی هستند که: اولاً مبتنی بر دلایل مستقل و معتبر باشند، ثانیاً نسبت به هدف خود متناسب عمل کنند، و ثالثاً جایگزین اراده فرد نشوند بلکه آن را تسهیل نمایند. در مقابل، محدودیت‌هایی که صرفاً بر اساس اقتدار قانون‌گذار یا مصلحت غیرشفاف وضع شوند، از منظر نظریه خدمت‌محور رز فاقد مشروعیت هستند، زیرا نه آزادی عملی را افزایش می‌دهند و نه تصمیم عقلانی فرد را تقویت می‌کنند (Raz, ۲۰۰۹). از منظر تحلیلی، این دیدگاه فلسفی به حقوق ایران امکان می‌دهد تا مداخله قانون‌گذار و رویه قضایی در قراردادها را نه به‌صورت محدودیت‌های صرفاً بازدارنده، بلکه به‌عنوان ابزار تقویت خودمختاری و امنیت قراردادی تفسیر کند.

بدین ترتیب، محدودیت‌های قانونی که هدف آن‌ها حفاظت از طرف ضعیف، اصلاح شکست‌های بازار یا تضمین رفتار منصفانه در قراردادهای است، توجیه فلسفی قوی پیدا می‌کنند و می‌توانند در چارچوب حقوق خصوصی و فلسفه حقوق، با اصل آزادی قراردادی سازگار باشند.

## ۸-۲- تمایز بین محدودیت‌های مشروع و غیر مشروع

تمایز میان محدودیت‌های مشروع و غیرمشروع آزادی قراردادی، از منظر فلسفه حقوق و حقوق خصوصی، یکی از محورهای کلیدی تحلیل مشروعیت مداخلات قانونی و قضایی است. محدودیت‌های مشروع، آن دسته از مداخلاتی هستند که با هدف حمایت از خودمختاری واقعی افراد، تضمین عدالت، یا پیشگیری از سوءاستفاده از نابرابری‌های اطلاعاتی و قدرت چانه‌زنی اعمال می‌شوند. این محدودیت‌ها معمولاً با معیارهای روشن و دلایل مستقل توجیه می‌شوند و نقش تسهیل‌کننده در تقویت تصمیمات عقلانی طرفین دارند، نه مانع آن (Raz, ۱۹۸۶). در مقابل، محدودیت‌های غیرمشروع، مداخلاتی هستند که هدف آن‌ها صرفاً اعمال اقتدار قانون‌گذار یا مقنن بدون ارتباط مستقیم با حفاظت از خودمختاری، عدالت یا امنیت قراردادهاست. چنین محدودیت‌هایی می‌توانند تصمیم‌گیری عقلانی و آزادی عملی افراد را کاهش دهند و از منظر فلسفی مشروعیت کمی دارند. برای مثال، ممنوعیت‌های قراردادی که فاقد توجیه روشن و نسبتی با هدف اصلی حمایت از طرف ضعیف یا نظم عمومی ندارند، از این دسته محسوب می‌شوند (Raz, ۲۰۰۹). در حقوق ایران، قواعد آمره و محدودیت‌های قراردادی عمدتاً با اهداف حمایتی و نظم عمومی وضع شده‌اند و در بسیاری از موارد، مشروعیت فلسفی آن‌ها با تبیین رز قابل تأیید است. الزامات مربوط به قراردادهای مصرف‌کننده، محدودیت در شروط قراردادهای کار یا مقررات معاملات بانکی نمونه‌هایی از محدودیت‌های مشروع هستند که ضمن محدودسازی آزادی قراردادی، با تقویت امنیت تصمیم‌گیری و پیشگیری از سوءاستفاده، آزادی واقعی طرفین را افزایش می‌دهند (کانونزبان، ۱۳۸۶). با این حال، رویه قضایی گاه محدودیت‌هایی را اعمال کرده است که فاقد معیارهای شفاف و دلایل مستدل هستند؛ برای نمونه، تفسیرهای بسیار گسترده از نظم عمومی یا اخلاق حسنه بدون تعیین حد و مرز مشخص، می‌تواند آزادی عملی طرفین را محدود کرده و آثار نامطلوبی مانند کاهش پیش‌بینی‌پذیری قراردادهای و افزایش دعاوی حقوقی ایجاد کند. این نوع مداخلات، از منظر نظریه خدمت‌محور رز، محدودیت غیرمشروع به شمار می‌آیند، زیرا نه خودمختاری واقعی را تقویت می‌کنند و نه تصمیمات عقلانی

طرفین را تسهیل می‌نمایند. در نتیجه، تمایز میان محدودیت‌های مشروع و غیرمشروع، نه تنها یک ابزار تحلیلی برای ارزیابی قواعد موجود است، بلکه راهنمای مهمی برای اصلاح چارچوب حقوقی ایران به شمار می‌آید. این تمایز می‌تواند معیار مشخصی برای قانون‌گذار و دادگاه‌ها فراهم کند تا مداخلات خود را بر اساس معیارهای فلسفی و حقوقی شفاف انجام دهند و از اعمال محدودیت‌های سلیقه‌ای و غیرمنطقی جلوگیری کنند، و در عین حال، اصل آزادی اراده را در قراردادهای حفظ نمایند.

### ۹- تحلیل نقش خودمختاری طرفین و نقش قانون‌گذار

خودمختاری طرفین در حقوق خصوصی ایران به معنای توانایی افراد در تصمیم‌گیری آگاهانه و تنظیم قراردادهای خویش با رعایت چارچوب‌های قانونی است و از اصول اساسی مشروعیت قراردادهای محسوب می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۶). این اصل، پایه و اساس اصل آزادی اراده و اعتبار قراردادهای را شکل می‌دهد و نشان‌دهنده احترام به اراده و اختیار عملی طرفین است. با این حال، آزادی قراردادی در ایران مطلق نیست و قانونگذار با وضع قواعد محدودکننده و حمایت‌کننده، مرزهای مشروع آزادی را مشخص می‌کند. نقش قانونگذار در این چارچوب دوگانه و مکمل است. از یک سو، او باید آزادی عملی و تصمیم‌گیری عقلانی طرفین را تسهیل نماید؛ از سوی دیگر، با وضع محدودیت‌ها و قواعد آمره، از سوءاستفاده، نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی، و زیان طرف ضعیف جلوگیری کند. نمونه‌هایی از این مداخلات شامل قوانین حمایت از مصرف‌کننده، محدودیت در شروط قراردادهای کار و مقررات مربوط به معاملات بانکی است که ضمن محدودسازی اراده، خودمختاری واقعی طرفین را افزایش می‌دهد (شمس، ۱۳۹۹). از منظر نظریه جوزف رز، مشروعیت محدودیت‌ها زمانی محقق می‌شود که هدف آن‌ها خدمت به خودمختاری عملی افراد باشد؛ یعنی محدودیت‌ها نباید صرفاً اقتدارگرایانه باشند، بلکه باید تصمیمات عقلانی طرفین را تسهیل و امنیت قراردادهای را تضمین کنند (Raz, ۱۹۸۶) به عبارت دیگر، محدودیت‌های قانونی باید در چارچوبی طراحی شوند که هم عدالت و امنیت اقتصادی را تأمین کند و هم آزادی عملی طرفین را افزایش دهد، نه آنکه آن را محدود یا سرکوب نماید. در عمل، تعادل میان خودمختاری طرفین و نقش قانونگذار نیازمند معیارهای روشن و قابل پیش‌بینی است. فقدان این معیارها در برخی موارد منجر به مداخلات سلیقه‌ای و کاهش پیش‌بینی‌پذیری قراردادهای می‌شود و ممکن است مشروعیت آزادی اراده را تضعیف کند. بنابراین،

تعامل هوشمندانه میان آزادی طرفین و نقش قانون‌گذار، با الهام از رویکرد خدمت‌محور رز، زمینه‌ساز تحقق همزمان آزادی واقعی، عدالت قراردادی و امنیت حقوقی است.

### ۱۰- پیشنهادها و الگوی توجیه فلسفی - حقوقی

بر اساس تحلیل انجام‌شده، می‌توان الگوی توجیه فلسفی - حقوقی محدودیت‌های آزادی قراردادی را بر مبنای خدمت به خودمختاری عملی طرفین بازسازی نمود. در این الگو، مداخله قانونگذار زمانی موجه تلقی می‌شود که محدودیت وضع‌شده، به‌جای جانشینی اراده اشخاص، شرایطی فراهم آورد که تصمیم‌گیری عقلانی، آگاهانه و برابر طرفین امکان‌پذیر گردد. چنین رویکردی، با الهام از برداشت خدمت‌گرای جوزف رز از اقتدار، محدودیت را نه نفی آزادی، بلکه ابزار تقویت آن می‌داند (Raz, ۱۹۸۶) در سطح حقوق ایران، پیشنهاد می‌شود معیار مشروعیت محدودیت‌های قراردادی از «صرف آمره بودن قانون» به «کارکرد آن در ارتقای خودمختاری واقعی و عدالت قراردادی» تغییر یابد. این تغییر رویکرد می‌تواند در تفسیر قضایی مواد مربوط به نظم عمومی، اخلاق حسنه و شروط قراردادی ناعادلانه نمود یابد و از مداخلات سلیقه‌ای یا موسع‌جویی کند. بدین ترتیب، الگوی پیشنهادی امکان جمع میان آزادی قراردادی، اقتدار قانونگذار و فلسفه حقوق معاصر را فراهم ساخته و زمینه بازخوانی عقلانی محدودیت‌ها در حقوق خصوصی ایران را مهیا می‌سازد.

### ۱۰-۱- ارائه الگویی برای محدودیت مشروع آزادی قراردادی در ایران

آزادی قراردادی در حقوق ایران، ریشه در اصل حاکمیت اراده و ماده ۱۰ قانون مدنی دارد که قراردادهای خصوصی را در صورت عدم مخالفت با صریح قانون نافذ می‌داند. با این حال، تجربه تقنینی و قضایی نشان می‌دهد که آزادی اراده همواره در معرض محدودیت‌های متعددی از سوی قانونگذار و دادگاه‌ها قرار گرفته است؛ محدودیت‌هایی که گاه با توجیه نظم عمومی و اخلاق حسنه اعمال می‌شوند، اما از حیث مبنای نظری و فلسفی، همواره از انسجام و شفافیت کافی برخوردار نیستند (کاتوزیان، ۱۳۸۶). از این رو، ارائه الگویی منسجم برای تشخیص «محدودیت مشروع» از «مداخله ناموجه» در آزادی قراردادی، ضرورتی اساسی در حقوق خصوصی ایران به شمار می‌رود. الگوی پیشنهادی این پژوهش، با الهام از نظریه اقتدار جوزف رز، بر این پیش‌فرض استوار است که محدودیت‌های قانونی تنها زمانی مشروعیت دارند که نقش خدمتی نسبت به خودمختاری عملی

اشخاص ایفا کنند. مطابق برداشت خدمت‌گرای جوزف رز از اقتدار، اقتدار حقوقی زمانی موجه است که به افراد کمک کند بهتر به دلایل عقلانی‌ای که مستقل از آن اقتدار بر آن‌ها حاکم است، عمل کنند. (Raz, ۱۹۸۶) در این چارچوب، قانونگذار نباید جایگزین اراده اشخاص شود، بلکه باید با مداخله حداقلی و هدفمند، زمینه تصمیم‌گیری عقلانی، آگاهانه و منصفانه آنان را فراهم آورد. بر این اساس، الگوی محدودیت مشروع آزادی قراردادی در ایران می‌تواند بر سه معیار اصلی استوار شود. نخست، کارکرد حمایتی محدودیت؛ بدین معنا که محدودیت باید در جهت حمایت از خودمختاری واقعی طرفین، به‌ویژه در شرایط عدم تعادل اقتصادی، اطلاعاتی یا ساختاری وضع شده باشد. برای مثال، محدودیت شروط ناعادلانه در قراردادهای مصرف‌کننده یا کار، نه نفی آزادی، بلکه تضمین امکان انتخاب واقعی برای طرف ضعیف‌تر است (شمس، ۱۳۹۹). دوم، ضرورت و تناسب محدودیت؛ محدودیت باید تنها در حدی اعمال شود که برای تحقق هدف حمایتی یا تنظیمی لازم است و از مداخله موسع و غیرضروری در اراده طرفین پرهیز شود. مداخله‌ای که فراتر از این حد باشد، از منظر نظریه رز، اقتدار ناموجه محسوب می‌شود، زیرا به جای خدمت به عقلانیت عملی، آن را تضعیف می‌کند. (Raz, ۱۹۸۶) سوم، قابلیت پیش‌بینی و شفافیت؛ محدودیت‌ها باید به‌گونه‌ای تفسیر و اعمال شوند که اشخاص بتوانند پیشاپیش آثار حقوقی تصمیمات خود را پیش‌بینی کنند. تفسیرهای سیال و غیرمنضبط از مفاهیمی چون نظم عمومی و اخلاق حسنه، هرچند با نیت حمایت از منافع عمومی انجام شود، در عمل به تضعیف امنیت حقوقی و آزادی قراردادی می‌انجامد (کاتوزیان، ۱۳۸۶). در نتیجه، الگوی پیشنهادی بر آن است که مشروعیت محدودیت‌های آزادی قراردادی در حقوق ایران نه صرفاً از امره بودن قواعد، بلکه از نقش آن‌ها در ارتقای خودمختاری عملی، عدالت قراردادی و امنیت حقوقی ناشی می‌شود. این الگو می‌تواند مبنای بازخوانی تقنینی و تفسیری قواعد محدودکننده قراردادهای قرار گیرد و به دادگاه‌ها کمک کند تا میان آزادی اراده و اقتدار قانونگذار، توازنی عقلانی و فلسفی موجه برقرار سازند.

## ۱۰-۲- نحوه تطبیق این الگو با قواعد آمره و رویه قضایی

تطبیق الگوی پیشنهادی محدودیت مشروع آزادی قراردادی با قواعد آمره و رویه قضایی ایران، مستلزم بازتعریف نقش این قواعد از منظر فلسفه حقوق و کارکرد عملی آن‌ها در نظام حقوق خصوصی است. در حقوق ایران، قواعد آمره معمولاً به‌عنوان استثنایی بر اصل آزادی قراردادی تلقی می‌شوند که



تخطی از آن‌ها موجب بطلان یا بی‌اعتباری قرارداد یا شرط قراردادی است. با این حال، تحلیل دقیق نشان می‌دهد که آمره بودن یک قاعده، به‌خودی‌خود نمی‌تواند معیار کافی برای مشروعیت مداخله در خودمختاری طرفین باشد، بلکه لازم است کارکرد و غایت این قواعد در پرتو آزادی اراده و عدالت قراردادی مورد بازخوانی قرار گیرد (کاتوزیان، ۱۳۸۶). بر اساس الگوی پیشنهادی مبتنی بر نظریه اقتدار جوزف رز، قواعد آمره زمانی با آزادی قراردادی سازگار تلقی می‌شوند که نقش «خدمت‌گزار» نسبت به خودمختاری عملی اشخاص ایفا کنند. به بیان دیگر، قاعده آمره باید به‌گونه‌ای طراحی و تفسیر شود که افراد را در اتخاذ تصمیم عقلانی و آگاهانه یاری رساند، نه آنکه صرفاً جایگزین اراده آن‌ها گردد. (Raz, ۱۹۸۶) این تمایز، امکان تفکیک میان قواعد آمره مشروع و مداخلات ناموجه در اراده قراردادی را فراهم می‌آورد. در نظام حقوقی ایران، بخش قابل توجهی از قواعد آمره، کارکرد حمایتی دارند؛ مانند مقررات ناظر بر قراردادهای کار، اجاره، بیمه و حمایت از مصرف‌کننده. این قواعد با محدود کردن آزادی ظاهری طرفین، در واقع به تقویت آزادی واقعی و جلوگیری از تحمیل اراده طرف قوی‌تر کمک می‌کنند. در چنین مواردی، محدودیت قانونی را می‌توان منطبق با الگوی پیشنهادی دانست، زیرا این مداخلات نه در جهت تضعیف خودمختاری، بلکه در جهت تحقق آن در شرایط نابرابر اقتصادی یا اطلاعاتی اعمال می‌شوند (شمس، ۱۳۹۹). از منظر نظریه رز، این نوع اقتدار حقوقی واجد مشروعیت است، چرا که افراد در فقدان این قواعد، قادر به تبعیت مؤثر از دلایل عقلانی خود نخواهند بود (Raz, ۱۹۸۶). با این حال، چالش اصلی در تطبیق الگوی پیشنهادی با رویه قضایی ایران، نحوه تفسیر و اعمال مفاهیم کلی و انعطاف‌پذیری چون «نظم عمومی» و «اخلاق حسنه» است. رویه قضایی ایران در موارد متعددی، با استناد موسع به این مفاهیم، شروط یا قراردادهایی را بی‌اعتبار دانسته است، بی‌آنکه تحلیل روشنی از نسبت این مداخله با خودمختاری طرفین ارائه شود. چنین رویکردی، هرچند با هدف حمایت از منافع عمومی یا ارزش‌های اخلاقی صورت می‌گیرد، اما در عمل می‌تواند موجب کاهش پیش‌بینی‌پذیری قراردادهای و تضعیف امنیت حقوقی شود؛ امری که خود یکی از پیش‌شرط‌های اساسی آزادی قراردادی است (کاتوزیان، ۱۳۸۶). الگوی پیشنهادی اقتضا دارد که دادگاه‌ها در اعمال قواعد آمره و مفاهیم محدودکننده آزادی قراردادی، به‌جای رویکرد صرفاً شکلی، رویکردی کارکردی و فلسفی اتخاذ کنند. به این معنا که پیش از بی‌اعتبار دانستن یک شرط یا قرارداد، بررسی شود آیا مداخله قضایی واقعاً به ارتقای خودمختاری عملی طرفین منجر می‌شود یا خیر. اگر محدودیت صرفاً جایگزین اراده طرفین و تحمیل ارزش‌های بیرونی بدون



ارتباط مستقیم با منافع و دلایل عقلانی آن‌ها باشد، از منظر نظریه رز، فاقد مشروعیت اقتداری خواهد بود (Raz, ۱۹۸۶). در این چارچوب، می‌توان معیار «ضرورت و تناسب» را به‌عنوان ابزار تطبیق الگو با رویه قضایی پیشنهاد کرد. مطابق این معیار، دادگاه باید احراز کند که اولاً بدون مداخله، خودمختاری واقعی یکی از طرفین یا نظم حقوقی به‌طور جدی مخدوش می‌شود و ثانیاً مداخله انجام‌شده کمترین خدشه ممکن را به آزادی قراردادی وارد می‌سازد. فقدان چنین سنجشی در برخی آرای قضایی ایران موجب شده است که محدودیت‌ها جنبه پیشگیرانه افراطی یا حتی تنبیهی به خود بگیرند و از هدف حمایتی خود فاصله بگیرند (شمس، ۱۳۹۹). از منظر عملی، تطبیق الگوی پیشنهادی با قواعد آمره مستلزم آن است که قانون‌گذار نیز در بازنگری قوانین خصوصی، به تمایز میان قواعد آمره حمایتی و قواعد آمره اقتدارگرایانه توجه کند. قواعدی که بدون توجه به زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و قراردادی، آزادی اراده را محدود می‌کنند، نه تنها با فلسفه حقوق معاصر سازگار نیستند، بلکه در بلندمدت به تضعیف اعتماد به نهاد قرارداد و کارآمدی حقوق خصوصی منجر می‌شوند. در مقابل، قواعدی که هدف آن‌ها تسهیل تصمیم‌گیری عقلانی، شفاف‌سازی روابط حقوقی و حمایت از طرف ضعیف‌تر است، با الگوی پیشنهادی و نظریه رز همخوانی دارند. در نهایت، تطبیق الگوی پیشنهادی با رویه قضایی ایران مستلزم نوعی «تحول تفسیری» است؛ تحولی که در آن، دادگاه‌ها آزادی قراردادی را نقطه آغاز تحلیل قرار دهند و محدودیت‌ها را نیازمند توجیه فلسفی و کارکردی بدانند، نه امری بدیهی و مفروض. چنین رویکردی می‌تواند به همگرایی میان حقوق خصوصی ایران و مبانی نظری فلسفه حقوق معاصر بینجامد و زمینه‌ساز تعادل پایدار میان اقتدار قانون‌گذار، مداخله قضایی و خودمختاری طرفین شود.

### ۱۰-۳- پیشنهاد برای قانون‌گذاری یا اصلاحات سیاستگذاری

تحلیل انجام‌شده نشان می‌دهد که چالش اصلی آزادی قراردادی در حقوق ایران نه در اصل شناسایی آن، بلکه در فقدان معیارهای روشن برای اعمال محدودیت‌های مشروع نهفته است. از این‌رو، نخستین پیشنهاد در سطح قانون‌گذاری، بازتعریف مفهومی قواعد آمره در قوانین خصوصی است؛ به‌گونه‌ای که آمره بودن یک قاعده، صرفاً به معنای غیرقابل توافق بودن آن تلقی نشود، بلکه هدف، کارکرد و نسبت آن با خودمختاری طرفین نیز به‌صراحت مورد توجه قرار گیرد. درج معیارهایی نظیر «حمایت از خودمختاری واقعی»، «ضرورت مداخله» و «تناسب محدودیت با هدف حمایتی» در متون قانونی یا



اسناد سیاستگذاری، می‌تواند چارچوبی عقلانی برای مداخله قانون‌گذار فراهم آورد و از توسعه بی‌ضابطه قواعد محدودکننده جلوگیری کند. در گام دوم، پیشنهاد می‌شود قانونگذار در اصلاح یا تفسیر قوانین ناظر بر قراردادهای، به‌ویژه در حوزه‌هایی چون حمایت از مصرف‌کننده، قراردادهای کار و قراردادهای استاندارد، میان محدودیت‌های ساختاری ضروری و مداخلات اقتدارگرایانه غیرضروری تفکیک قائل شود. محدودیت‌هایی که بدون توجه به زمینه‌های واقعی قرارداد و توان تصمیم‌گیری طرفین وضع می‌شوند، نه تنها به عدالت قراردادی منجر نمی‌گردند، بلکه می‌توانند اعتماد به نهاد قرارداد را تضعیف کنند. در مقابل، سیاستگذاری مبتنی بر تحلیل زمینه‌ای و کارکردی، همسو با فلسفه حقوق معاصر، به تقویت امنیت حقوقی و پیش‌بینی‌پذیری روابط قراردادی کمک می‌کند. در سطح سیاستگذاری قضایی، ضرورت دارد دستورالعمل‌های تفسیری مشخصی برای دادگاه‌ها تدوین شود تا اعمال مفاهیم کلی نظیر نظم عمومی و اخلاق حسنه از حالت انتزاعی و سلیقه‌ای خارج گردد. الزام دادگاه‌ها به ارائه توجیه صریح درباره نسبت مداخله قضایی با خودمختاری طرفین و آثار آن بر امنیت حقوقی، می‌تواند گامی مؤثر در جهت عقلانی‌سازی رویه قضایی باشد. این رویکرد، ضمن حفظ نقش نظارتی دادگاه‌ها، از تبدیل آن‌ها به جانشین اراده قراردادی جلوگیری می‌کند. در نهایت، پیشنهاد می‌شود قانونگذار و نهادهای سیاستگذار، در بازنگری‌های آتی، از الگوی «مداخله حداقلی توجیه‌پذیر» الهام بگیرند؛ الگویی که محدودیت آزادی قراردادی را نه امری مفروض، بلکه استثنایی نیازمند توجیه فلسفی، حقوقی و کارکردی می‌داند. اتخاذ چنین رویکردی می‌تواند به همگرایی حقوق خصوصی ایران با تحولات نظری فلسفه حقوق و در عین حال به ارتقای کارآمدی، عدالت و مشروعیت نظام قراردادی منجر شود.



## نتیجه گیری

پژوهش حاضر با تمرکز بر نسبت میان آزادی قراردادی و محدودیت‌های قانونی در حقوق ایران، در پی پاسخ به این پرسش اصلی بود که محدودیت‌های آزادی قراردادی تحت چه شرایطی می‌توانند از منظر فلسفی و حقوقی موجه تلقی شوند. تحلیل‌ها نشان داد که پاسخ به این پرسش را نمی‌توان صرفاً در آمره بودن قواعد یا مصلحت‌سنجی‌های کلی قانونگذار جست‌وجو کرد، بلکه مشروعیت محدودیت‌ها مستلزم ارائه توجیهی عمیق‌تر مبتنی بر خودمختاری عملی اشخاص است. بر این اساس، مقاله استدلال نمود که محدودیت آزادی قراردادی تنها زمانی موجه است که نقش خدمتی نسبت به اراده و تصمیم‌گیری عقلانی طرفین ایفا کند و به تقویت عدالت قراردادی و امنیت حقوقی بینجامد، نه آنکه به جایگزینی یا حذف اراده خصوصی منتهی شود. در پاسخ به سؤال اصلی مقاله، می‌توان نتیجه گرفت که الگوی مبتنی بر نظریه اقتدار جوزف رز امکان ارائه معیاری منسجم برای تمایز میان محدودیت‌های مشروع و نامشروع را فراهم می‌سازد. مطابق این الگو، قواعد آمره و مداخلات قضایی زمانی قابل دفاع‌اند که به افراد کمک کنند بهتر و مؤثرتر به دلایل عقلانی خود عمل نمایند و از شرایطی مانند عدم تعادل اطلاعاتی، اقتصادی یا ساختاری که آزادی واقعی را مخدوش می‌سازد، عبور کنند. در مقابل، محدودیت‌هایی که بدون توجه به این کارکرد و صرفاً با تکیه بر مفاهیم انتزاعی اعمال می‌شوند، با خودمختاری اراده ناسازگار بوده و از منظر فلسفه حقوق فاقد توجیه کافی‌اند. نوآوری اصلی این پژوهش در پیوند روشمند میان نظریه فلسفی اقتدار جوزف رز و تحلیل نهاد آزادی قراردادی در حقوق خصوصی ایران نهفته است. برخلاف رویکردهای سنتی که محدودیت‌ها را بدیهی یا صرفاً تقنینی تلقی می‌کنند، این مقاله الگوی تفسیری تازه‌ای ارائه می‌دهد که در آن، آزادی قراردادی نقطه آغاز تحلیل و محدودیت‌ها نیازمند توجیه فلسفی و کارکردی هستند. این رویکرد، امکان بازخوانی قواعد آمره، نظم عمومی و اخلاق حسنه را در چارچوبی عقلانی و غیرسلیقه‌ای فراهم می‌کند و خلأ موجود در ادبیات حقوق خصوصی ایران را تا حد قابل توجهی پوشش می‌دهد. از حیث پیامدهای عملی، نتایج پژوهش می‌تواند راهنمایی مؤثر برای دادگاه‌ها در تفسیر و اعمال محدودیت‌های قراردادی باشد و به کاهش مداخلات موسع و پیش‌بینی‌ناپذیر در اراده طرفین کمک کند. همچنین، برای قانونگذار و سیاستگذاران حقوقی، این الگو امکان طراحی قواعد حمایتی هدفمند و متناسب را فراهم می‌سازد؛ قواعدی که ضمن حمایت از منافع عمومی و طرف ضعیف، کارآمدی و اعتماد به نهاد قرارداد را تقویت می‌کنند. از منظر پژوهشی نیز، مقاله حاضر زمینه‌ساز مطالعات تطبیقی عمیق‌تر



---

میان حقوق ایران و نظریه‌های معاصر فلسفه حقوق و نیز تحلیل‌های کاربردی‌تر در حوزه‌های خاصی چون قراردادهای مصرف‌کننده، قراردادهای دیجیتال و قراردادهای استانداردها خواهد بود.



## منابع

۱. شمس، عبدالله. (۱۳۹۹). آیین دادرسی مدنی. جلد اول. تهران: انتشارات دراک.
۲. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۶). حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳. Raz, Joseph. (۲۰۰۹). *Between Authority and Interpretation: On the Theory of Law and Practical Reason*. Oxford: Oxford University Press.
۴. Raz, Joseph. (۱۹۸۶). *The Morality of Freedom*. Oxford: Oxford University Press.
۵. Raz, Joseph. (۱۹۷۹). *The Authority of Law: Essays on Law and Morality*. Oxford: Oxford University Press.



## A Philosophical Justification of the Limitations on Freedom of Contract in Iranian Law: Inspired by Joseph Raz's Theory of Authority

Amir Malekzadeh Ghaleh<sup>۱</sup>

Article Number: JHVMN-۲۰۰۷-۱۳۰۹

### Abstract

Freedom of contract is recognized as a foundational pillar of private law in Iran. However, the limitations imposed by legislation and judicial practice in order to safeguard public order, good morals, and the rights of contracting parties often lack a coherent philosophical justification. This deficiency may lead to discretionary interpretations and inconsistencies in judicial practice. Adopting an interdisciplinary approach, this article seeks to analyze and justify the limitations on freedom of contract in Iranian law through the lens of Joseph Raz's theory of authority and autonomy. The principal research question is how the limitations on freedom of contract in Iranian law can be philosophically and legally justified on the basis of Raz's theory of authority and autonomy. The subsidiary question examines whether the existing statutory and judicial limitations in Iran are consistent with the principles of legitimate authority and autonomy articulated by Raz, and how such consistency may be strengthened. The central hypothesis of the study is that many of the current limitations on contractual freedom in Iranian law lack a coherent philosophical foundation. It is further hypothesized that Raz's theory provides a structured normative framework capable of justifying legitimate restrictions while reconciling party autonomy with mandatory legal rules. The research adopts a descriptive-analytical methodology, encompassing the examination of legal texts, analysis of Iranian judicial decisions, and their comparative assessment in light of Raz's philosophical account of authority and autonomy. The originality of the study lies in its direct engagement with the statutory and judicial constraints on contractual freedom through the theoretical framework of Raz's conception of authority and autonomy. It proposes a coherent philosophical-legal model for justifying contractual limitations in Iranian law and designs an applied framework aimed at harmonizing party autonomy, mandatory rules, and public order. This framework may serve as a guide for future legislative reforms and judicial development. The findings suggest that embracing such a philosophical-legal framework would enhance the legitimacy of contractual limitations, reduce interpretive divergence and judicial inconsistency, and contribute to the systematic development of Iranian private law.

**Keywords:** Freedom of Contract, Legal Limitations, Theory of Authority, Autonomy Joseph Raz.

<sup>۱</sup>. Master's Graduate, Department of Private Law, Faculty of Law, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding Author) a.malekzadeh<sup>۱۹۸۵</sup>@ut.ac.ir

